

## همپستگی فرهنگی

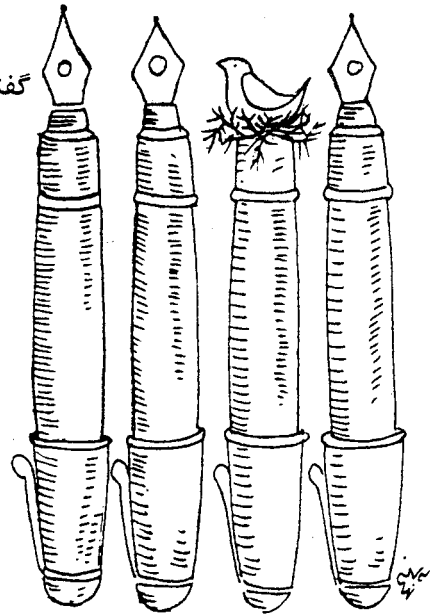
### گفتگو با استاد محمدجان شکوری

معاصر تاجیک، در این شماره پاوی به گفتگو نشستیم که متن آن از نظر تان می گذرد.

کیهان فرهنگی: از زندگی، پیشینه، فعالیتها و آثار تان برای خوانندگان ما بگویید.

استاد محمدجان شکوری: فرزند نویسنده تاجیک شریفجان مخدوم صدری ضیا هستم که پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ در ناحیه های گوناگون بخارا قضاوت می کرد. طنزگویی، شاعر و نشر نویسی بود که خاطرات، یادمانها و یادداشت هایی بسیار نگاشته است. سال ۱۹۳۲ زندانی شد و در همان جا درگذشت. مادرم نیز زندانی شده بود و پس از آزادی در سالگرد درگذشت پدرم، او نیز پای از

استاد محمد جان شکوری (شکوراف) نویسنده و پژوهشگر تاجیک، عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان، رئیس کمیته اصطلاحات و نیز مدیر شورای ادبیات آن مرکز، از جمله شخصیت های پرتوانی است که در زمینه های ادبیات معاصر تاجیک، زبان فارسی تاجیکی، تاریخ ادبیات، نقد ادبی و مقوله هایی از این قسم دست به کار تحقیق و فعالیت بوده و تاکنون آثار و ترجمه های پرشماری از کتب علمی، ادبی، سیاسی و اجتماعی از خود ارائه داده. به منظور آشنایی بیشتر با دیدگاهها، آثار، فعالیت های فرهنگی - ادبی ایشان و نیز موقعیت نویسندگان

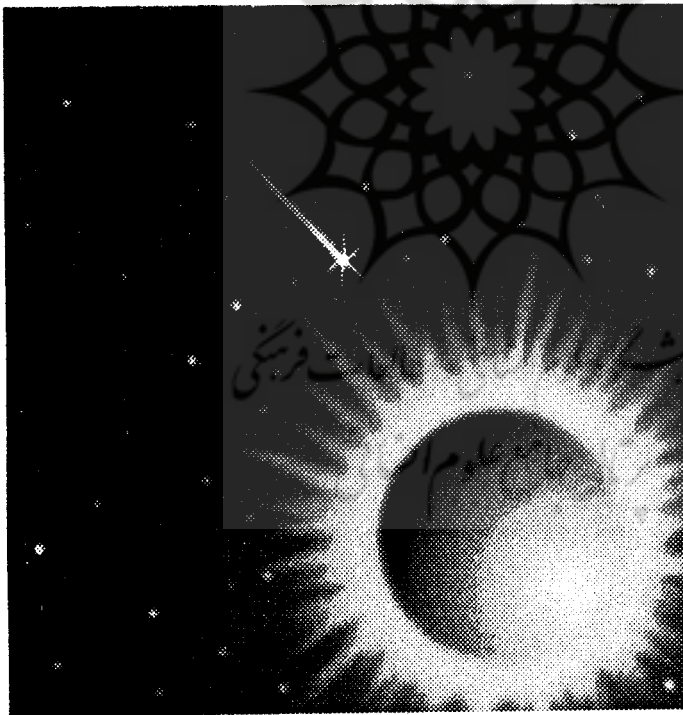


میخائیل نعیمه از ادبا و ناقدین مشهور معاصر عربی است. وی در ادبیات مهجر در زمینه دیدگاه های نقد ادبی و تئوری های اصلاح و تطور ادبیات سرآمد محافل ادبی گردید. نعیمه در بیشتر تئوری های ادبی صاحب نظر بوده ولی شاهکار وی در تفسیر ادبیات و رسالت آن می باشد. بدین سبب موضوع این پژوهش بیان و تشریح این دیدگاه حیاتی در نقد ادبی است.

هر چند تاکنون تعریف جامع و مانعی برای ادبیات ارائه نشده، اما ناقدین عصر هر کدام تعریفی از آن دانش ارائه می کنند و به نظر می رسد بهترین تعریف برای ادبیات و بیان غایت آن توسط نعیمه ارائه شده است. وی می گوید «ادبیات بیان و تفسیر زیبا و صادقانه از حاجات و حالات نفس بشری است». وی نفس انسانی را معادل با کل عالم می داند.

بنابراین، ادبیات یعنی تفسیری زیبا، صادقانه و هنری از عالم و خلقت و لب هستی یعنی بشر. علمی مانند فلسفه، تاریخ، جامعه شناسی و ... از وجود بشر و خلقت بحث می کنند اما با ویژگی های زبر، نخست اینکه هر کدام با روشی خاص و غیر هنری آن را تحلیل می کند.

دیگر اینکه از نقطه نظر خاص خود و از محدوده تنگ خویش به جایگاه داوری تکیه می زند. اما ادبیات مانند اقیانوس بی حد و مرز، و جایگاهی است که با اشراف به تمام علوم بشری و با مجوز استفاده از تمام فنون عقلی و نقلی بشر و با اسلوبی زیبا و دلپذیر و صادقانه نفس بشر را - که مساوی با عالم است -



## میخائیل نعیمه و ادبیات عرب

رسالت ادبیات که رساندن بشر به کمال الهی و فراخی فکر اوست غافل نبود. به دلیل شیوع تفکر ادبی - هنری «هنر برای هنر» وی به تئوری های اصلاح ادبی روی آورد و با اندیشه اصلاح گری

خلقت خویش مساعدت و یاری می کند. در نتیجه، ادبیات رسالت والایی دارد. نعیمه به رغم ادبای برج عاجی به ژرفای زندگی مردم توجه داشت و از

تفسیر و تحلیل می کند. اما نکته اساسی این است که پس از تفسیر نفس بشر، مأموریت ادبیات و وظیفه آن چیست؟ پاسخ آن است که ادبیات بشر را در شناخت خود و شناخت از غایت

جهان کشید و من به خانه عمه‌ام رفتم. دروس دانشگاه آموزگاری را در دوشنبه به پایان رساندم. از سال ۱۹۵۱ تاکنون در فرهنگستان علوم تاجیکستان کار می‌کنم و رئیس کمیته اصطلاحات تاجیکستان هستم.

در دو رشته کار کرده‌ام، یکی تألیف ادبیات معاصر تاجیکی (بیشتر نثر معاصر تاجیکی) و دیگری زبان فارسی تاجیکی (وضع امروزه زبان تاجیکی). از سال ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۸۹ در انستیتوی زبان و ادبیات «رودکی» فرهنگستان علوم تاجیکستان مدیر شورای ادبیات شوروی تاجیکی بودم که تاریخ ادبیات و نقد ادبی می‌نوشتم. بیشتر کتابهایم نیز در این رشته است.

در باره **صدرالدین عینی** کتابی نوشتم که به خط فارسی نیز چاپ شد و در سال ۱۹۷۷ از چاپ درآمد. درباره

نثر تاجیکی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا امروز کتابی نوشته‌ام. افزون بر این، گردآمده‌هایی از مقاله‌ها منتشر کرده‌ام. همچنین در مسکو و دیگر جمهوریهای شوروی پیشین برخی جستارهایی که در زمینه ادبیات معاصر تاجیکی است به زبان روسی و دیگر زبانها چاپ شده.

درباره زبان فارسی تاجیکی چندین سال است که چیزهایی می‌نویسم، بیشتر درباره زبان مطبوعات و رسانه‌ها (روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون) که زبان این رسانه‌ها کاستیهای بسیار دارد. درباره کاستیهای زبان مطبوعات تاجیکستان، ترجمه‌هایی از روسی به تاجیکی، ترجمه آثار ادبی، علمی، اجتماعی و سیاسی کتابی نوشته‌ام به نام «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد». همچنین تدوین «فرهنگ زبان تاجیکی» را در دست گرفته بودم که

فرهنگی است در دو جلد و بر اساس متنهایی از نثر علمی و ادبی و ... که از سده هفدهم تا آخر سده نوزدهم میلادی را در بر دارد و پس از چاپ آوازه‌ای بسیار یافته.

**کیهان فرهنگی: تأثیر پذیری نویسندگان امروز تاجیک به ویژه خود شما از ادبیات کلاسیک ایران چه اندازه بوده و کدام یک از آنها تأثیری بیشتر روی نویسندگان امروز و خودتان گذاشته‌اند؟**

**شکوری:** برای ما آنچه شما ادبیات کلاسیک ایران می‌نامید، ادبیات کلاسیک خودمان است. ما به آن ادبیات فارسی تاجیک می‌گوییم و همان است که در زبان دری در بخارا، ماوراءالنهر و خراسان بزرگ تشکیل یافت. زبان ادبی فارسی نیز همان گاه

در سده نهم و دهم میلادی شکل یافته بود و ما آن را چیزی می‌دانیم که برای همه ایرانی نژادان و برای همه تاجیکان و ایرانیان، مشترک و یگانه است. میراث همان است. جای هیچ شبهه‌ای نیست که میراث ادبی ملی برای رشد امروزه هر ادبانی حتماً کم و بیش (در برخی ممالک بیشتر و در برخی کمتر) نقشی بسیار بزرگ می‌تواند داشته باشد.

در ادبیات تاجیکی در زمان شوروی پیشین از اول نظریاتی پیدا شد که گفتیم این ادبیات تا انقلاب کمتر موجود بود، همان ادبیاتی که زیانمند بود. اما اکنون از بحث در این باره خودداری می‌کنم. پس از آن ادبیات نوسوسیالیستی و ادبیات پرولتاریایی (کارگری) به وجود آمد و نویسندگان دهقان و کارگر پیدا شدند. این نویسندگان که تاکنون می‌نوشتند.

وارد میدان چالش نقد ادبی شد و در تمام مراحل زندگی ادبی - علمی خویش از محور ادبیات هدفدار خارج نشد و صداقت در بیان و درون را حفظ کرد.

#### مقدمه

ادبیات یکی از مهم‌ترین گل‌واژه‌های خلقت است. به رغم اینکه این دانش نقش بسیار حیاتی در معرفت بشر دارد و از عناصر مهم فرهنگ به شمار می‌آید، حق آن به نحو مطلوب ادا نشده. البته شایان توجه است که در زمینه ادبیات ابداعی (انشایی) این دانش به نضج و کمال شایسته خود رسیده است و در طول تاریخ، شعرا با سرودن زیباترین و غنی‌ترین اشعار ادبیات را در این بعد تغذیه فکری و تقویت روحی کرده‌اند. در ادبیات معاصر عربی افزون بر شعر در بخش‌های دیگر ادبیات ابداعی، مثل رمان نویسی، داستان کوتاه، طنز ادبی - اجتماعی، مقاله ادبی و ... ادبیات همگام با سایر علوم بشری به پیش رفته است اما ادبیات وصفی - که شامل نقد ادبی، تئوریهای ادبی و تاریخ ادبیات می‌باشد - به نسبت ادبیات ابداعی پیشرفت نکرده و به ویژه اینکه مهم‌ترین موضوع ادبیات وصفی، یعنی ادبیات و تفسیر و تحلیل ابعاد و رسالت آن مورد کم توجهی قرار گرفته است.

در آثار گروهی از ادبا بی‌هدفی و سردرگمی بسیار مشهود و هویدا است و خود ادیب در اعماق حیرت فکری و تلی از الفاظ و اوزان خود به سر می‌برد.

وقتی ادبیات - که به عنوان یکی از دانشهای مفید و هدفدار بشری است - بی‌هدف شد و مبیس آن خود توجیه

نباشد، انتظار رفع نیازی از نیازهای بشر از آن بیهوده است. چنین دانشی که هدف از آن ایجاد شوق و رغبت بشر به خودشناسی و مسیر هستی و نیز تحریک عواطف بشر و سپس هدایت آن در هدفی والا و مقدس می‌باشد، خود عامل رکود و سستی و انحطاط بشریت می‌گردد.

در آثار جمعی دیگر از ادبا سوق بشریت به نفسانیت خویش و تهییج او در جهت مخالف یا کمال بشر به وضوح دیده می‌شود. این گروه از ادبا به مراتب خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از گروه اول هستند. غایت بشر از دیدگاه این ادبا، کمال بشر در بعد مادی و تمایلات نفسانی و بیان روابط جسمانی بین دو جنس بشر می‌باشد. این عده ادبیات را که دانشی ارزشمند، مفید و محرک جوامع به سوی پیشرفت و سعادت است تحریف کرده و چنان آن را منحط و بی‌ارزش کرده‌اند که در حد وسیله بیان نیازهای اولیه بشر سقوط کرده است.

تعداد بسیار محدودی از ادبا اصالت ادبیات را درک کرده و ادیب به معنای واقعی هستند. این ادبا در حقیقت با سوق دادن ادبیات در مسیر حقیقی آن دنیای زیبایی هنر و ادبیات را آفریده‌اند و نگاهیانان بوستان خلقت و حافظان گلزار زیبای ادبیات و هنر در مسیر کمال بشر می‌باشند.

به دلیل وجود کاستیهای مذکور و در جهت ارائه و تفسیر ادبیات ناب با توجه به آثار میخائیل نعیمه که در مجرای ادبیات ناب و هدفدار و کمالمند و با هدف رساندن بشر به ساحل نجات سیر

کرده است، تصمیم بر ارائه این پژوهش گردید.

#### ۱- سابقه فکری - ادبی نعیمه

میخائیل نعیمه به سال ۱۸۸۹ م در روستای کوچکی در لبنان به نام «بسکتنا» دیده به هستی گشود. چند سال در مدرسه امپراتوری روسی - فلسطینی در بسکتنا مشغول تحصیل بود.

به دنبال توفان مهاجرت ادبای عرب در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به امریکای شمالی و جنوبی، او در سال ۱۹۱۱ م به ایالت واشنگتن رفت. در سال ۱۹۱۲ م برای تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه واشنگتن شد و به سال ۱۹۱۶ م با مدرک لیسانس حقوق از این دانشگاه فارغ‌التحصیل گردید. اما میل و ولع شدید وی به ادبیات، مانع از پرداختن به کار وکالت یا امور حقوقی دیگر شد. به دلیل ارتباط تنگاتنگ وکالت حقوقی با خطابه و نویسندگی رشته حقوق را برگزید. (۱) در سال ۱۹۲۰ م «الرابطه القلمیه» که انجمنی ادبی بود، در مهجر شمالی آمریکا تأسیس یافت. رئیس انجمن **جبران خلیل جبران** و نعیمه معاون آن بود. جبران در سال ۱۹۳۱ م درگذشت و نعیمه به دنبال آن در سال بعد به دیار خویش، لبنان بازگشت. به رغم زندگی بیست و یک ساله وی در امریکا فقط دو کتاب «الاباء و البنون» و کتاب نقدی خویش «الغریبال» را در آنجا به تحریر درآورد و بقیه آثار ادبی وی در لبنان نوشته شد.

#### ۲- شخصیت نعیمه

شناخت شخصیت، صفات وراثتی و اکتسابی، انگیزه‌های فردی و حالات

یک ادیب، نقش بسیار مهمی در شناخت مطلوب آثار و افکار وی دارد، با ورود روان‌شناسی به صحنه دانش نقد ادبی و شناخت شخصیت و سپس ورود در آثار ادیب، این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار شده است. از معروف‌ترین ناقدان معاصر که با روش روان‌شناختی در آسمان نقد ادبی بر شهر داوری نشستند **عباس محمود العقاد مصری** است. در کتاب **ابونواس الحسن بن هانی** بررسی و روانکاوی ادیب و سپس داوری روان‌شناسانه به اوج خود رسیده است. وی از مکاتب روان‌شناختی **یونگ**، **آدلر** و غیره نام می‌برد و در تحلیل ادبا از آنها استعانت می‌جوید. بدین لحاظ وی ناقدی موفق و تکنیکی است. نعیمه روحی لطیف و مهربان، عاطفی و خالص و بی‌شائبه داشت. وی می‌گوید: «عناصر الکون اریقه، م. ح. ب.ة» (۲) عناصر خلقت چهار است، یعنی مرکب از چهار حرفی است که کلمه محبت را تشکیل می‌دهند. هر حرف آن را یک عنصر از عناصر خلقت تلقی می‌کند.

زندگی و آثار او در عمل شعار محبت را ثابت می‌کند. تمام سخنان او از فطرت ناب الهی و قلب بکر و سالم جاری و ساری می‌شود. کلام او سخن عاطفه صادقانه و احساسات ناآرام درون اوست. نعیمه آرزوی می‌کند که ای کاش مردم به جای ساختن حرم و ضریح انبیا (ع) دل را حرم و ضریح حب انبیا (ع) قرار دهند. و در ابتدا انبیا (ع) را سکونت قلبی دهند و سپس قبور آنان را آباد کنند.

دکتر **عیسی ناعوری** در مورد نعیمه می‌گوید: «اگر بخواهم نظر خویش را در

همگی عناصری بیگانه بودند؛ عناصری که برای پروتاریا و برای کارگر بیگانه هستند. این مسأله رابطه ادبیات نو پس از انقلاب را با ادبیات پیش از انقلاب بسیار سست کرد. گویا رابطه‌ای که با گذشته داشتیم - به ویژه زمانی که ما در سال ۱۹۲۹ خط فارسی را به خط لاتین تغییر دادیم - به طور کلی از میراث هزار ساله قطع شد. دیگر مردم ما که به خط لاتین و از سال چهل به خط «سریلیک» می‌نوشتند، خط فارسی نمی‌توانستند بخوانند و از آنچه که از رودکی تا احمد دانش که از

در میان شاعران تاجیکستان شاعرانی قوی و زبردست مثل ابوالقاسم لاهوتی - که نژادش از کرمانشاه است و بعدها به شوروی پیشین پناهنده شده بود - بودند که در همان شرایط رومیه سنت‌های شعری را پاس داشتند، اما این کار به دست هر کس میسر نیست. ادبیات خیلی ضرر دیده است. این است که در همان زمان هم که می‌گفتیم ادبیات گذشته ادبیاتی دیگر بود و ادبیات امروز ما ادبیاتی دیگر است و ما باید به گذشته علاقه نداشته باشیم و ... با وجود اینها در ضمن علاقه‌مندی نیز موجود بود. چگونه؟ این گونه که یک رشته سیاستهای شوروی چنین بود که برای نمونه ادبیات تاجیکی بیشتر به ادبیات روسی نزدیک شود. خلقهای گوناگون شوروی (پیشین) یک‌رنگ شوند هم‌رنگ و بی‌رنگ باشند، زیر سایه فرهنگ روسی باشند، و در ادبیات ما بر اثر تأثیرات سیاسی آن زمان، رئالیسم سوسیالیستی

جریان گرفت و قوت یافت با این حال هنگامی که رمانهای عینی را می‌خوانیم در می‌باییم که هنرش سخت با همان میراث عالی ادبیات کلاسیک فارسی - که از زمان رودکی وجود داشت و ماوراءالنهر برای انشعاب آن نقشی بسیار و نمایان افشا کرد - در ارتباط است. این همه در آثار و آفریده‌های عینی و برای مشخص شدن ویژگی‌هایش نقشی بسیار داشت. من در این باره کتابهایی نیز نوشته‌ام که در آنها هر بار که از او سخن می‌رود کوشیده‌ام رابطه ناگسستی عینی را با گذشته نشان دهم و این رابطه از این جهت هم معلوم است که وی درباره رودکی کتابی نوشته، درباره فردوسی کتابی دیگر، درباره کمال خجندی مقاله‌ای دارد، درباره مولوی، بیدل، ابن سینا هر کدام کتابی دارد. یعنی همیشه آنها را دوست می‌داشته و به آنها علاقه‌مند بوده. این کتاب «نمونه‌ای از ادبیات تاجیک» نام دارد که تذکراهی

بزرگ است و به سال ۱۹۲۶ در مسکو چاپ شده. باری، او همیشه به گذشته علاقه‌مند بود، هر چند که درونمایه این رمانها و نوشته‌ها درونمایه‌های امروزی است اما نویسندگی‌اش وابستگی محکمی با گذشته داشت. این وابستگی محکم و قوی در آفریده‌های جلال اکرامی نیز به چشم می‌خورد که از شاگردان عینی بود و رمان نویس و نمایشنامه‌نویس است. در زمینه نوشته‌های او نیز مقاله‌هایی نوشته‌ام و به طور کلی مشخص است که با گذشته قطع رابطه نکرده است.

**الوغ‌زاده** هم این گونه است. حتی از موضوعات الوغ‌زاده چنین چیزی معلوم و مشخص است. الوغ‌زاده هم نثرنویس است و هم نمایشنامه‌نویس. نمایشنامه‌هایش همگی در موضوعهای تاریخی یعنی درباره رودکی، ابن سینا، کمال‌الملک - احمد دانش و ... است. او «شاهنامه» را برای کودکان به نثر برگردانده بود. اکنون حتی از نوع

مورد نعیمه خلاصه کنم چنین است: او دارای قلب فراخ، حکمت عمیق و ژرف، خیال پرمایه و خلاق، نویسنده و هنرمندی ذاتی است.<sup>(۳)</sup> می‌توان این گونه تعبیر کرد که صفای آسمان و لطافت نسیم و عمق دریا در چشمان نعیمه نمود عینی داشت.

به قول عقاد شاعر کسی است که احساس درونی دارد و احساس خود را به وسیله شعر منعکس کند. نعیمه از مصادیق سخن عقاد است زیرا آثار وی انعکاس روحی و درونی اوست. سخن او از صداقت و شخصیت وارسته او حکایت می‌کند. همان گونه که ادبیات را بیان زیبا و صادقانه می‌دانست، آثار ادبی وی حدیث نفس صادقانه اوست. در تمام آثارش یک کلمه ضد اخلاقی یا دال بر تأیید ادبیات جنسی وجود ندارد. او ادیبی اهل درد بود. از تمام صحنه‌های ضد انسانی و اخلاقی و ضد معرفت رنج می‌برد، و مشابه آن سخن گهربار حضرت علی<sup>(۴)</sup> که می‌فرماید «انسان یعنی درد» نعیمه نیز چنین کلامی دارد (هر چند در اخلاق و عرفان و اعتقادات هزاران سال نوری با علی<sup>(۵)</sup> فاصله دارد). در جایی می‌گوید «ما من نقد متداول فی سوق المعرفة الا الالم»<sup>(۶)</sup> پول رایج بازار معرفت چیزی جز درد نیست. در خلال سالهای متمادی اقامت در آمریکا همیشه اشتیاق قلبی به روستایش بسکتا و اهالی آن را داشت و از وضعیت نامناسب اقتصادی، سیاسی و فکری کشورش در عذاب روحی دایم به سر می‌برد.

**۳- تعریف و تفسیر نعیمه از ادبیات**  
شایان ذکر است ادبیات به دلیل

اینکه حد و مرز مشخصی ندارد، تعریف معین و جامع و مانعی نیز ندارد. ولی تا حدودی می‌توان تعریفی ارائه کرد که ما را به هدف نزدیک کند و چارچوب ادبیات تا حدی روشن شود. نعیمه بر این باور است که ادبیات بی‌حد و مرز است. مرزهای ادبیات مرزهای توان بشری است.<sup>(۷)</sup> توان بشری نیز قابل اندازه‌گیری و تعیین حدود نیست. بنابراین، ادبیات اقیانوسی است که ساحل ندارد. راه شناخت ساحل این اقیانوس شناخت قوای تام بشری است. این موضوع نیز به نسبت غیر ممکن است.

کسی می‌تواند ادعا کند که ادبیات را به طور کامل شناخته و اقلیم آن را مرزبندی کرده که تمام قوای ذاتی و استعدادها نهفته در نهاد بشری و غایت این استعدادها و راه رسیدن به آن را شناخته باشد. اما بشر موجودی نیست که توسط خودش به طور کامل تجزیه و تحلیل شود. نعیمه بر این دیدگاه است که نداشتن حد و مرز خاص برای ادبیات مانع از پرداختن به آن نیست. او تعریفی را ارائه می‌کند، و می‌گوید «ادبیات بیان و تفسیر زیبا و صادقانه از انسان و نیازها و حالات اوست».<sup>(۸)</sup>

ادبیات را تعبیر از نفس انسانی و نفس انسانی را برابر با کل عالم می‌داند، زیرا نفس بشر لب خلقت است. بنابراین تعبیر ادبی، یعنی تفسیر خلقت و عالم با ویژگی اسلوب هنری و زیبا و جذاب که افراد را مجذوب خویش سازد. در مورد تعبیر، لازم به ارائه نکاتی است. الف) تعبیر چیست؟ ب) انواع تعبیر.

**الف) تعبیر چیست؟**  
تعبیر یعنی بیان و شرح و ابضاح و





استاد محمد خان شکوری

شود. به ویژه در آن زمان که عینی زندگی پیش از انقلاب را به تصویر می کشد رئالیسم او بسیار قوی است؛ رئالیسمی استوار، محکم و مثبت و مهم. اما چون پای به دوره شوروی (پیشین) می گذارد ایجادیات و رمانهایش در بیشتر آنها از زندگی پیش از انقلاب حکایت می کند و سپس نویسنده پای به زندگی پس از انقلاب می گذارد. هنگامی که به زندگی پس از انقلاب وارد شد در رمانهایش گونه ای سستی آشکار گردید و از حقایقت تصویر، کم چیزی باقی ماند. این شاید نه بدان خیاط که قلمش سست بود، بلکه از آن رو بود که درباره حکومت شوروی حقیقت را نمی شد گفت. نویسنده نمی توانست و برایش ممکن نبود از حقیقت سخن بگوید. اما درباره حکومت شوروی چیزی ننوشتن هم شدنی نبود. نویسنده را مجبور می کردند که درباره زمان خودش بنویسند

شاید هم به آن سبب که نثر معاصر فارسی با رئالیسم سوسیالیسم — که گفتم نویسندگان مجبور بودند از آن پیروی کنند — رابطه مندی نداشت. **کیهان فرهنگی: به نظر می رسد که این علت نمی تواند درست باشد، چرا که شعر ایران نیز با رئالیسم سوسیالیسم رابطه ای نداشت.** **شکوری:** بله، شاید در شعر این چیزها کمتر اهمیت پیدا می کند؛ این مسأله را که رابطه آثار معاصر ایران و تاجیکستان از چه بوده، هنوز کسی به طور مشخص معلوم نکرده است. می دانیم که در تاجیکستان شعر نو و نیمايي و رویه های گوناگون امروزه هست که بسیاری از آنها با ایران وابستگی دارند اما به طور مشخص این مسأله را معین نکرده ایم. به گمان من عینی در راه رئالیسم سوسیالیسم گام برمی داشت اما او مردی بسیار بزرگ بود و رئالیسم سوسیالیسم شاید نتوانست مانع بروز استعداد بزرگ وی

آثارش و نیز از موضوعاتش معلوم است که اوغزاده سخت به گذشته فرهنگی ایران و آسیای میانه علاقه مند است؛ به ویژه در گذر سالهای شصت و هفتاد نویسندگانی نو و شاعرانی جوان که در این سالها به عرصه ادبیات آمدند بیشتر از دیگران به گذشته (نه تنها با ادبیات گذشته فارسی، بلکه با ادبیات امروز ایران) علاقه مند شدند.

در زمینه نثر بیشتر به ادبیات روسی وابسته ایم و رابطه با نثر ایران کمتر است. رابطه ادبیات معاصر تاجیکی و فارسی کمتر است. شاید از آن رو که نثر و آثار ادبیات فارسی کمتر از شعر در دسترس بوده. برای نویسندگان و خوانندگان ما پیدا کردن چنین نثری مشکل بود. گاهی به حسب تصادف کتابی با مجله ای به دست می رسید، اما کتاب شعر چون کوچکتر، کم حجم تر و ... بود آسان تر پیدا می شد و شاید از این نظر شعر ایران بیش از نثر ایران در تاجیکستان گسترش یافت.

زندگی بشر بوده است.

تعبیر بشری به ترتیب با حرف و سپس با یک سیلاب و کلمه و اسماء و افعال و سپس به روابط معانی میان آنها ختم شده و در نهایت به زبان موجود بشری به همراه قواعد گفتار و نوشتار منتهی شده است. یکی از اهداف تعبیر بشری رام کردن طبیعت به نفع خویش بوده است. برای رسیدن به این هدف درازمدت وارد چالش های عظیمه ای شده و در هیچ مقطع زمانی آزاد و رها از این چالش ها نبوده و در آن واحد در چندین جبهه نبرد کرده<sup>(۱۳)</sup> و تمام این نبردها و دستاوردهای ناشی از آنها به وسیله تعبیر کلامی آن ثبت شده است. همچنین تمام علوم با شاخه های آن دفتر و دیوانی بوده که دستاوردها و نتایج چالش های بشری با طبیعت در آنها ثبت گردیده است. به عنوان نمونه دین و فلسفه دیوانهایی هستند که بشر در آنها به پرسشهای اساسی مانند بشر چیست؟ از کجا آمده؟ به کجا می رود؟ هدف از خلقت او چیست؟ پاسخ داده است. و هنر با فروع آن دیوانهایی هستند که شاهد معارف بشر علیه تمام رزشتی ها و دستاوردهای بشری در دنیای جمال و زیبایی است. سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی دیوانهایی هستند که پیروزی های بشر در تثبیت روابط با هموعان خود بر اساس عدالت و مساوات در آن تدوین شده است. و تاریخ نیز آن دیوانی است که گذشته بشر را به زمان حال مرتبط می کند و گریه دستاوردهای بشری در زمینه های مختلف در آن ثبت شده است.

ولی علوم و فنون و هنرها ناحیه خاصی از نبرد انسان با طبیعت را بیان می کنند و تعبیر هر کدام، یک جنبه از

تعبیر غریزی، تعبیری است که بین انسان و تمام موجودات جهان وجود دارد. این تعبیر واکنش درون موجود است که در اعضا و جوارح آن نمود پیدا می کند. در این تعبیر در هر وضعیت و شرایط تعبیری خاص از موجود سر می زند. و هر موقعیت، تعبیری را اقتضا می کند که غیر قابل تغییر است<sup>(۱۱)</sup> و آن تعبیر خاص باید صورت گیرد. به عنوان مثال، گریه در حالت اندوه، حنده در حالت خوشحالی، گرفتگی عضلات چهره و سپس ناله و فریاد هنگام درد. و بحران عصبی و فشار خون هنگام غضب، شکستگی پلک هنگام شکست، روشنی چشم هنگام پیروزی، انقباض قلب هنگام ترس و هر حرکت دیگری که بدون اراده و فکر رخ دهد، تعبیر غریزی محسوب می شود. ویژگی این تعبیر آن است که چون حاصل احساسات درونی است کذب و ریا و نفاق و ظاهر سازی در آن راه ندارد.<sup>(۱۲)</sup> تعبیری صادقانه و حقیقی است که به طور دقیق پیام گوینده را بدون هیچ گونه انحراف و الودگی به

اغراض، به شنونده منتقل کند. ولی تعبیر انسانی یا کلامی، تعبیری است که اراده، فکر، خیال و نطق در آن تأثیر مستقیم دارد. و ویژگی مهم این تعبیر ارادی بودن آن است. و به این سبب هر دو حالت صدق و کذب در آن احتمال می رود. اگر تعبیر کننده صادق باشد و کلامش از نهاد صادق وی ناشی شود، تعبیر وی نیز صادق خواهد بود. و اگر تعبیر کننده کاذب و بیانش از درونی آلوده سرچشمه گیرد، تعبیرش نیز کاذب خواهد بود. تعبیر کلامی بشر از قدیم تاکنون به قصد شناخت نظام خلقت و زدودن ابهام از فراراه بشریت بوده و نیز وسیله رفع غموض و ابهام در

تمام موجودات و کاینات عالم از خود تعبیر می کنند. در اصل تعبیر انسان و حیوان اشتراک دارند، ولی در اسلوبها و روشهای تعبیر است که بشر با حیوان و سایر موجودات تفاوت عمده دارد.

تعبیر حیوان ناخودآگاه و طبق برنامه از پیش تعیین شده می باشد ولی تعبیر بشر گاهی ارادی و با کلام و نطق و فکر و اراده و خیال صورت می گیرد و گاهی غیر ارادی و غریزی است.

خورشید با نورافشانی و ایجاد گرما در روز از خود تعبیر می کند و بدین وسیله ذات خویش را بیان و تفسیر می نماید و ماه در شب با نورافکنی از خویش تعبیر می کند و به این وسیله خود را معرفی می کند و بدون کلام با هر وسیله دیگر و فقط با پرتوافکنی ماهیت خویش را بر همگان آشکار می سازد. جان کلام اینکه تعبیر بشر اسلوبهای متعدد دارد و گاهی ارادی و گاه غیر ارادی است.

اما تعبیر کاینات از روش واحدی برخوردار است و فقط غیر ارادی می باشد. اما در اصل اینکه نظام خلقت الهی هر دو را مکلف به بیان از خویش کرده، شکی نیست فقط شیوه های بیانی با هم اختلاف دارند، ولی نیاز به بیان، نیاز واحدی است.<sup>(۹)</sup> اگر تعبیر در نظام عالم توسط بشر و کاینات صورت نمی گرفت، نظام عالم نظامی مبهم و غامض بود و ارزش ادبیات به عنوان یک علم یا هنر در همین است که بین عالم و اشرف مخلوقات آن، یعنی انسان است.

#### ب- انواع تعبیر انسانی

تعبیر انسانی به دو نوع تقسیم می شود:

- ۱- تعبیر غریزی و یا ناخودآگاه<sup>(۱۰)</sup>
- ۲- تعبیر انسانی و کلامی

بیان آنچه درون انسان می باشد. در بین فرهنگهای لغت فرهنگ لغت «الرائد» بهترین و زیباترین تعریف و بیان را از تعبیر دارد.

«التعبیر، اظهار الافکار و العواطف بالكلام او الحركات او قسما الوجه»<sup>(۷)</sup> تعبیر یعنی بیان و تبیین افکار و احساسات به وسیله سخن یا حرکات یا علائم چهره.

در نتیجه تعبیر، بیان و تفسیر هر آنچه در نهاد شاعر با نویسنده است، می باشد. تعبیر و رساندن مقصود گوینده و یا سرائنده و نویسنده به مخاطبین گاهی با کلام و سخن صورت می پذیرد و گاهی با حرکات و اشارات چهره فحواي درون هنرمند یا ادیب بیان می شود. و در بعضی موارد احساسات و ساختار درونی زبان<sup>(۸)</sup> نه با سخن بلکه با هنر بیان می شود. به عنوان مثال یک نقاش و یا پیکرتراش ماهر یا یک اثر هنری و بدون تعبیر کلامی تأثیری را به جامی گذارد که چندین جلد کتاب قادر به ایفای چنین نقشی نیست. تعبیر از نفس ارتباط گوینده یا نویسنده یا شنونده و یا انتقال پیام هنرمند به مشتاقان هنر و به کل جامعه انسانی است. هر وسیله ای از وسایل تعبیری مذکور که پیام را منتقل کند وسیله مناسب موقعیت تعبیری نامیده می شود. در بیانی دیگر، تعبیر از نفس عبارت است از بیان حالات بشر اعلم از احساسات صادقانه و کینه توزانه، اضطراب، انس، ترس، آرامش، احساس گرسنگی و تشنگی و سیری درد، خشم، رضایت، ذلت، فخر و کرامت و موارد عظیمه دیگر که برای روح بشر ایجاد می شود. تعبیر از نفس از مهم ترین و شریف ترین نیازهای بشوی است، اما این تعبیر انحصار به بشر ندارد بلکه

درباره حکومت شوروی رویه‌ای کجدار و مریز در پیش داشت، نوشتن ممکن نبود، حقیقت را گفتن نیز ممکن نبود. بنابراین شاید از همین رو بخش دوم آثارش نسبت به بخش نخست آنها بسیار سست به نظر می‌آید و از حقانیت کمی دور است.

**کیهان فرهنگی: در سخنانتان فرمودید برخی نویسندگان خط را به لاتین و از لاتین به سیریلیک تغییر دادند، چه نویسندگانی در این کار جلودار و راهبر بودند.**

**شکوری:** سیاست شوروی پیشین این گونه بود که مردم به خط سیریلیک بنویسند. این کار تنها در تاجیکستان انجام نیافت، بلکه به فرمان مسکو در همه جمهوریهای شوروی پیشین در گذر سالهای بیست چنین کاری انجام گرفت. نخست ترکیه به لاتین نویسی را آورد سپس [جمهوری] آذربایجان، آنگاه تاتارستان و ازبکستان و در

ردیف آنها ما نیز مجبور به نوشتن و تغییر خط به لاتین شدیم. بنابراین، چنین پنداشتی که آنها را گناهکار بدانیم درست نیست. این سیاست عمومی آن زمان بود و هدف همان محروم ساختن ما از گذشته‌مان بود. برنامه‌ای بود که بر سر همه خلقها پیاده کردند.

**کیهان فرهنگی: ارزیابی‌تان از ادبیات معاصر تاجیکستان چگونه است و پیشروان و نمایندگان موفق این جریان چه کسانی هستند؟**

**شکوری:** ادبیات امروز تاجیکی هم از سالخورده‌گان و هم از جوانان نمایندگانی دارد که برخی از آنها در کارشان بسیار جدی‌اند. از عینی، اکرامی، الوغ‌زاده نام بردیم که از میان آنان فقط الوغ‌زاده زنده است، هر چند از مرز هشتاد سالگی گذشته و دیگر امکان نویسندگی ندارد، اما

شاگردانشان و پیروانشان هستند که در زمان ما راه و روشی نو می‌جویند. برای نمونه می‌توانم از **عبدالحمید صمداف** نام ببرم که نثرنویس است و از اصول رئالیسمی ادبیات اروپایی موافق با سخن پارسی تاجیکی در زمینه زندگی تاجیکستان به خوبی استفاده می‌کند. نویسندگان دیگری از نثرنویسان نیر چون **بهمنیار**، **محمد زمان صالح** هستند که شیوه‌هایی نو و راه و روشی نو در ادبیات و نثر می‌جویند. برای نمونه از ادبیات آمریکای لاتین، ادبیات ژاپنی و... الهام می‌گیرند،

یعنی رابطه‌هایی گسترده دارند؛ اما در نظم با ایران بیشتر آشنایند. از میان آنها می‌توان **مؤمن قناعت**، **عسگر حکیم**، **لایق شیرعلی**، **بازار صابر**، **گلر خسار** و این اشخاص را نام برد. در نثر اساساً **عبدالحمید صمداف**، **بهمنیار** و **محمد زمان صالح** هستند. افسوس که آثار اینها هنوز در دسترس خواننده ایرانی

نیست. پارچه‌هایی از آثارشان در مجله‌ها و روزنامه‌های ایران چاپ می‌شود. به هر حال افسوس که این هفتاد سال جدایی‌مان از ادبیات جهان، نقشی منفی بر آفریده‌های نویسندگان ما گذاشت که تا اندازه‌ای باعث سست شدن رویه هنری شعر تاجیکی شد. هر چند شاعرانی جوان چون **خانم فرزانه** هم هستند که امید است محدودیت‌هایی را که تاکنون بوده پشت سر نهند و در آینده شعر تاجیکی را در پهنای جهان بگسترانند.

**کیهان فرهنگی: نقد ادبی در ادب معاصر تاجیکستان از چه پایه و مایه‌ای برخوردار است؟**

**شکوری:** تا این دو سه سال آخر به نسبت بد نبود، هر چند همیشه نویسندگان از نقد ادبی شکایت می‌کردند ولی گفتند نقد ادبی چندان اقتداری برای ارزیابی آثار نو ندارد، اما به هر رو چیزی بود که وجود داشت.

تعمیرات بشر را شامل می‌شود. هر یک از این علوم مانند رده‌هایی مستقل در حرکتند و آقیانوسی که تمام این رودها در آن به هم پیوند می‌خورند، آقیانوس ادبیات است. آقیانوس ادبیات بی‌حد و مرز و هر موضوعی که ارتباط با بشر داشته باشد، آن را بررسی می‌کند. حتی ادبیات در مورد ابرها، ستارگان و کهکشانها و فضا سخن می‌گوید اما نه سخن علمی صرف و با اصطلاحات فنی خاص آن علوم، بلکه با زبان لطیف و شیرین و جذاب و هنری خاص خود و با اسلوبی بسیار زیبا که با روح انسانی سازگار و روح بشریت را به بازی عاطفی و احساسی می‌گیرد، سخن می‌گوید. پیشتر بیان شد که ادبیات تعریف جامع و معانی ندارد. با بیانات گذشته مشخص شد که ادبیات آقیانوسی بی‌ساحل است. با بیان این همه دامنه گستردگی و شمول ادبیات، محصور کردن آن در قالب الفاظی چند مبین ادبیات نمی‌تواند باشد. تعبیر ادبی، زمانی تعبیر کاملی است که ادیب افزون بر تسلط کامل به ادبیات به علوم خانواده درجه یک ادبیات نیز آشنا باشد، از جمله فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، روان‌شناسی علوم قرآنی و تفسیر قرآن و غیره.

ادبیات و تعبیر ادبی آینه تمام نمای هستی و تمدن بشری هستند و بیان و تفسیر هستی و تمدن انسانی بدون تسلط به علوم مفسر خلقت یعنی دین و فلسفه و تاریخ تمدن غیر ممکن است و یا اگر بدون شرایط فوق تعبیری صورت گیرد، تعبیر ناقص است. ادبیات در عین حال که انسان را تفسیر می‌کند، از زوایای مختلف بر نظام عالم اشراق علمی دارد. از این رو بررسی ادبیات از

هستی بررسی کاملی است. ادبیات قادر است تمام علوم بشری را با اسلوبی زیبا و هنری بررسی و مورد مطالعه قرار دهد. به عنوان نمونه «مثنوی» اثر جلال‌الدین مولوی اثری ادبی است و موضوعاتی چون الهیات، فلسفه، عرفان، اصول دین، سیاست، حکمت، اخلاق مردم‌شناسی، ضرب‌المثل، بیان رسالت و اهداف بعثت انبیاء (ع) و مدح زنده‌های نظام خلقت مانند حضرت علی (ع) و هر موضوع مرتبط با بشر و وجود بشری، را بررسی کرده است.

#### ۴- غایت و هدف ادبیات

همان طور که هر علمی غایت و هدف خاص خود را تعقیب می‌کند، ادبیات نیز هدف و پیامی ویژه دارد. به رغم ادبیات قدیم، ادبیات معاصر عربی ادبیات تئوری‌هاست. و ادبیات وصفی (۱۴) امروزه به شدت در زمینه تفسیر و تحلیل تئوریهای ادبی مشغول مطالعه و بررسی و نتیجه‌گیری است. ادبیات وصفی به علت بهره‌گیری از علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه در تفسیر تئوریهای خود در حد بسیار مطلوبی موفق شده است. از جمله تئوریهای این شاخه از ادبیات، مطالعه و تحلیل ادبیات و غایت و پیام مورد نظر این دانش می‌باشد. ادبیات وظیفه و تکلیفی بر عهده خویش دارد که توسط ادبیات وصفی (نقد ادبی) به محافل ادبی کشیده شده است. دیدگاهها در تحلیل وظیفه و پیام ادبیات متفاوت بوده و ناقدان ادبی در مورد آن اتفاق نظر ندارند. علت اصلی اختلاف تحلیل‌گران ادبی در تفسیر ماهیت و هدف ادبیات، اختلاف در جهان‌بینی و عقاید هستی‌شناسی حاکم بر آنها می‌باشد. اما استاد نعیمه، وظیفه ادبیات را بیان زیبا و صادقانه از نفس

بشر می‌داند و وظیفه آن را کمک به انسان در شناخت خود و هدف از خلقت خویش معرفی می‌کند (۱۵)؛ یعنی ادبیات راه رسیدن بشر به غایت خود را هموار می‌کند و چون غایت بشر غایتی بسیار والا و مقدس است، به پیروی از آن ادبیات نیز پیام والایی دارد، و کسانی که رسالت ادبیات را انکار می‌کنند خارج از ادبیات می‌باشند و ادیب و تحلیل‌گران ادبی محسوب نمی‌شوند. هر جا که انسان باشد، ادبیات نیز همان جاست، تمام افکار، و تمایلات و تخیلات و تصورات و اقوال و اعمال بشری از شؤونات ادبی است و تمام این مسایل ارتباط تنگاتنگی با ادبیات دارند. از دید بسیاری از ناقدان معاصر، از جمله نعیمه، **عباس محمود العقاد** و

**مصطفی لطفی المنطوطی** ادبیات ماهیتی الهی دارد و لب ادب که شعر می‌باشد ودیعه الهی است. بنابراین، ودیعه الهی نمی‌تواند جز در محور رساندن پیام خداوند حرکت کند. و اگر مسیر مخالف این جریان را پیمود این ادبیات به دلیل انحراف مبین و مفسر آن، منحرف است. بر این اساس ادبیات (به ویژه شعر) خورش و فیضان عاطفه است و عاطفه و روح و قلب بشر، برای ادای وظیفه واقعی خویش باید در مجرای صحیحی قرار گیرند. در این صورت است که به اسامات الهی خویش عمل می‌کنند. این دانش چون درصدد کمک به بشر در شناخت خود و غایت خویش از خلقت و سپس ایمان به اصول شناخته شده، دانشی بسیار مقدس بوده و ندایی آسمانی دارد. این دانش تمام نیازهای احساسی، عاطفی و فکری بشر را مورد عنایت قرار می‌دهد؛ هر چند که از نیازهای مادی

بشر نیز غافل نیست. اما پرسش این است که ادبیات چگونه بشر را در رسیدن به کمال مساعدت و او را در شناخت خود و هدف از خلقت خویش یاری می‌دهد؟

هر کدام از علوم بشری به نحوی انسان را در شناخت خویش و معرفت حقایق عالم کمک می‌کنند. اما اسلوبهای این علوم، علمی صرف و بی‌روح می‌باشد. به عنوان نمونه فلسفه با استدلال خشک منطقی و فیزیک و ریاضی نیز با فرمولهای بی‌روح خود بخشی از معارف این عالم را بیان می‌کنند. علوم دیگر نیز هر کدام با روشی خاص در پی کشف اسرار و فرمولهای مجهول عالم هستند. ویژگی تمام علوم بشری جز ادبیات و هنر داشتن اسلوبی خشک و بی‌روح است، اما ادبیات مضمون و محتوای همین علوم را با زبانی هنری، جذاب و موافق با روح و فطرت بشری طرح می‌کند و حقایق عالم در قالب هنری و ادبی ریخته می‌شود. اگر معمار این قوالب عظیم بشریت را به سرمزمل مقصود برساند و کشتی سردرگم و راه گم کرده اندیشه‌های بشری را به ساحل نجات کمال انسانی سوق دهد. در طول تاریخ بشریت ادبای زیادی به منزله یک پیام‌آور دینی عمل کرده‌اند و اهداف پیام‌آوران وحی الهی را در قوالب زیبایی ادبی ریخته‌اند. به طور دقیق ادیب یا شاعر به عنوان یک مبلغ احکام الهی و پیام‌آور وحی، اصلاح‌گر جامعه فرهنگی اهل درد، و مفسر خلقت با زبان زیبایی ادبی بود. ادیب رابطه تنگاتنگی با فلسفه و دین داشت. به عنوان نمونه حافظ، سعدی، مولوی در ادبیات فارسی و حسان بن ثابت



منتقدانی بودند که می‌کوشیدند روندهای اساسی ادبی زمان را معین و ارزیابی کنند؛ البته نه به منظور آموختن نویسندگان (لازم نیست به نویسنده چیزی یاد داده شود، او خود استاد سخن است). وظیفه منتقد شرح و ایضاح و کوشش در راه فهم بهتر آن اثر است. او می‌کوشد کاری کند که خواننده بهتر و زرف‌تر به آفریده نویسنده بنگرد و سره را از ناسره جدا سازد. این وظیفه نقد ادبی است. در تاجیکستان منتقدان ما به این روش قلم می‌زدند، اما متأسفانه در گذر سه چهار سال اخیر نقد ادبی عقب ماند،

چرا که ناآرامی در تاجیکستان چند سالی است که دوام یافته و صدای نویسندگان نیز بسیار کم شنیده می‌شود. اینها اکنون نه به آن شیوه که از نویسندگان انتظار داشتیم، بلکه به گونه شرح دهنده‌ای بر برخی مسایل اجتماعی عمل می‌کنند. افسوس!

از شخصیت‌هایی که اکنون در زمینه نقد ادبی فعالیت می‌کنند می‌توانم از عسگر حکیم نام ببرم که ابتدا منتقد بود و سپس به شعر رو آورد افسوس که از نقد ادبی کم کم دور شده است. در انستیتوی زبان و ادبیات رودکی نیز چند تن هستند که از آن میان می‌توان به عبدالخالق نبی‌اف اشاره کرد

همچنین جوانی است به نام معروفی رجبی که در همین انستیتو کار می‌کند و منتقدی است به نسبت جوان. به دیگر سخن، رشد نقد ادبی تا همین دو سه سال آخر به پنداشت من بد نبود، اما پس از آن بسیار کند شد.

**کیهان فرهنگی: در نقد معاصر تاجیکستان از منتقدین اروپایی نیز تأثیری گرفته شده یا نامی هست؟**  
شکوری: متأسفانه افکار اجتماعی و ادبی تاجیکستان به اروپای غربی بسیار کم علاقه است. ما نمی‌توانستیم از دایره شوروی بیرون برویم؛ ما را در همان چارچوب نگاه داشته بودند، هر چند که سرزمینی بزرگ بود اما در واقع یک کشور بود و یک ایدئولوژی داشت. ما مجبور بودیم از همان یک ایدئولوژی پیروی کنیم و از آن چارچوب بیرون نرویم. حتی از مکاتب تاجیکستان زبان خارج را برداشته بودند. برای نمونه زبان انگلیسی را در مکتب «میانه»

می‌آموختیم اما آن را برداشتند و اگر از ادبیات و فلسفه غرب و یا نقد ادبی آن چیزی به روسی ترجمه و چاپ می‌شد فقط همانها را می‌آموختیم و دیگر دسترسی بیشتری نداشتیم. بنابراین از شیوه‌ها و آفریده‌هایی که در کشورهای غرب صورت چاپ می‌گرفت، ما آگاه نمی‌شدیم.

به هر حال بیشترین بهره را از منتقدین روس برده‌ایم؛ منتقدینی چون بلینسکی از قرن ۱۹، لوان چارسکی از زمان حکومت شوروی، و ماکاروف، همچنین از منتقدین اوکراین مانند ناویچنکو که بسیار زبردست بود. اما همه آنها در دایره همین ایدئولوژی مارکسیستی شوروی بودند و آن محدودیت دامن ما را هم گرفته بود.

**کیهان فرهنگی: در واقع آنان را رویه سیاسی‌شان نامدار کرده بود، اما از منتقدین غربی از آن رو که مناسبتی با آن رویه سیاسی**

**انصاری و دعبل، و ابن فارض و** بسیاری دیگر از شاعران ادبیات عرب این گونه بوده‌اند و ادبیات آنها عجیب با دین و اخلاق و فلسفه بعثت پیامبران و بیان توحید بوده است. دین گاهی با زبان سیر فلسفی و عقلی وجود عالم و خالق آن را اثبات می‌کند و گاهی با زبان قول و نقل معتبر و گاهی با تدبر در آیات الهی و طبیعت در پی اثبات هستی و حقایق آن است. اما به دلیل بعضی موانع فهم بسیاری از مسایل وجود با زبان قفل بسیار مشکل است. اینجاست که ادبیات با کلامی موزون و مقفی وارد صحنه می‌شود و با زیباترین اسلوب و با زبانی جذاب و همه فهم درصدد بیان ذات بشر و خلقت الهی آید. ادبیات ناب و بکر که ماهیت الهی خویش را حفظ کرده باشد همان حقایق دینی را در قالب و تعبیر هنری می‌ریزد و تفسیری نو از عالم ارائه می‌کند. بر این اساس ادبیات از نظر ماهیت هدفدار و به سوی غایتی در حرکت است. این غایت، بیداری ارواح بشری و رشد عقول آنان و بیان حقایق الهی و اعتقاد و تقید به آنهاست. نعیمه به شدت به پیام والای ادبیات پایبند بود و به صراحت در تفسیر ادبیات به این موضوع اشاره دارد. وی غایت بشر را کمال الهی و پرواز به آسمان اخلاق و انسانیت می‌داند. بیشتر بیان شد که ادبیات به فهم بشر از خویش و فلسفه آفرینش انسان کمک می‌کند. اکنون سخن نعیمه را در علت خلقت بشر ذکر می‌کنیم. «فالانسان مانطق الالیفتح بالطق جمیع ما اعلق علیه من ابواب، ولاستوطن الارض الیقظ منها الی السماء» (۱۶) انسان زبان به نطق نگشود مگر اینکه تمام درب‌های بسته را به روی خویش باز کند و ساکن زمین نشد

مگر اینکه از این زمین به آسمان پرواز کند. در این عبارت چندین نکته مهم نهفته است: ۱- ابهاماتی فرا راه بشریت در این عالم وجود دارد؛ ۲- این ابهامات با تعبیر کلامی حل می‌شود؛ ۳- نطق یکی از وسایل تعبیر است؛ ۴- خلقت بشر بر روی این کره خاکی هدفی دارد؛ ۵- هدف از سکونت بشر بر زمین اوج گرفتن به آسمان کمال است؛ ۶- دنیای مادی سکوی پرش انسان به آسمان می‌باشد و با این وسیله پرش به آسمان صورت می‌گیرد؛ ۷- تعلق دایمی بشر به زمین و عدم جدایی وی از آن خلاف هدف خلقت اوست؛ ۸- سکونت بشر در زمین مقطعی و جهت امتحان بُرد بشر در پرش ارتفاع به سوی خالق است. اوج به آسمان و ملکوت الهی توسط بشر یعنی شناخت خالق و تعهدات اخلاقی که این شناخت برای بشر ایجاد می‌کند. کسب اخلاق بشری، ایمان به مقدسات، محبت و احسان به همنوعان و جدایی روح بشر از عالم خاکی و سفر قلبی به دنیای انسانیت از شاخص‌های انسان واقعی و ناب است و ادبیات مفسر و معبر چنین موجودی است. بنابراین، به تبع هدف والای انسانی، ادبیات نیز غایتی والا و مقدس دارد. ما در تمام گفته‌ها و آثار نعیمه این خط سیر هدفدار را به وضوح می‌بینیم و هرگز او از این امر غافل نشده است. در تفسیر غایت و پیام ادبیات، ادبا و ناقدین ادب به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱- ادبای بی‌هدف: این گروه از ادبا غایت و نهایی برای ادبیات قایل نیستند. اینان به اصالت «هنر برای هنر» اعتقاد دارند. قصیده زیبا و یا یک داستان و یا رمان ادبی جذاب، فقط به قصد تافخر به الفاظ و مسابقه و رقابت با ادب دیگر و یا به قصد ارائه زیبایی صرف هنری خلق و ابداع می‌شود. این ادبا بر این باورند که تمام محاسن و اهداف هنر و ادبیات در خود متن ادبی نهفته است و ادبیات هدف خاصی را تعقیب نمی‌کنند. از ادبای عربی که به اصالت «هنر برای هنر» یا «الفن للفن» اعتقاد دارد دکتر طه حسین است. وی می‌گوید: «الادب غایة فی نفسه» (۱۷) ادبیات فی نفسه غایت است یعنی اعتقاد به اصالت هنر برای هنر در دید وی کاملاً مقبول است. او خود ادبیات را غایت و هدف می‌داند در حالی که ادبیات خود وسیله است برای غایتی خاص. اما در مواردی نیز بیان می‌کند که ادبیات دارای غایت و پیامی است. وی در جایی می‌گوید: «الادب یصور حیاة الناس» (۱۸) ادبیات زندگی مردم را بیان می‌کند. ماهیت بی‌هدفی یا عدم توجه به پیام واقعی ادب در آثار وی به طور کامل مشهود است. اما طه حسین بیانی دارد که ادبیات را وسیله ایصال روح بشر به جایی می‌داند که شاهد مناظر جمال باشد. اما رساندن روح بشر به جایگاهی که شاهد مناظر جمال باشد، ابهام و غموض دارد و مناظر جمال از دیدگاه وی چیزی آشکار نیست. گفتنی است ادبای بی‌تعهد و ضد اخلاق نیز گاهی از این عبارات می‌گویند. در حد مطالعه خودم از آثار طه حسین وی به رسالت والای ادبیات دال بر ایصال بشر به کمال الهی اشاره نکرده است.

در طول تاریخ ادب ثابت شده است که خلفا و حاکمان جور از ادبای بی‌هدف بدترین انواع سوءاستفاده‌ها را کرده‌اند. شاعران و ادبای بی‌رسالت به دلیل تمایل به امکانات دنیوی، بر خلاف آراء درونی خویش قصایدی در مدح امرا سروده‌اند و به قول عباس محمود العقاد اینان شاعران قصورند نه شاعران قلوب. در نتیجه، ادبای بی‌هدف معاصر نیز نباید از آثار ادبی خویش انتظار تأثیر بی‌اصلاح حیات مردم را داشته باشند. وقتی بیان ادبی تنها به قصد اثبات زیبایی اثر صورت می‌گیرد تأثیر اثر در خود محصور و محدود می‌شود و حاصلی برای جامعه انسانی نخواهد داشت. ۲- ادبای هدفدار: این ادبا به دو بخش تقسیم می‌شوند: الف) ادبای هدفدار که به رسالت الهی و ناب ادبیات اعتراف دارند. ب) ادبای جنسی و ضد اخلاقی و مفسرین تمایلات جسمی بشر. اکنون به بیان مختصری از ادبای هدفدار از گروه اول می‌پردازیم. این گروه از ادبا و ناقدین، اعتقاد دارند که در وهله نخست ادبیات هدفدار و پیام رسالت است و دیگر اینکه رسالت و پیام ادبیات ناب و بکر پیشرفت فکری و روحی بشر و مساعدت وی در سیر الهی الله به سوی کمال می‌باشد. در طول تاریخ ادبای متعهد و هدفدار بسیار بوده‌اند که به چند تن از آنان در ادبیات فارسی و عربی اشاره می‌شود. در ادبیات فارسی مولانای رومی، حافظ، سعدی، در ادبیات عرب حسان بن ثابت انصاری، دعبل خزاعی، کمیت، ابن فارض، بوضیری و در ادبیات معاصر عربی عباس محمود العقاد،

نداشتند نامی در میان نبود.

**شکوری:** بله، حتی بسیار پیش می‌آمد که ما پس از درگذشت شخصی نامش را می‌شنیدیم. برای نمونه اندیشمندانی چون **هایدگر** که من پس از چند سال از درگذشتش از مرگ وی آگاه شدم و از این رو بسیار شرمسارم، زیرا برای مثال با مارکسیسم ما موافق نبودند و بنابراین آثارشان امکان ترجمه نمی‌یافتند. یا آنکه بسیاری از متخصصان که مقالات اختصاصی می‌نوشتند - که خوانندگان محدود داشت - از این نام می‌بردند یا به هیچ وجه نامی از ایشان در میان نمی‌آمد.

**کیهان فرهنگی:** نقد ادبی تاجیکستان از چه نظریه‌هایی برخوردار است؟

**شکوری:** کمالات نظری کم است. در ادبیات شناسی شوروی مفهومهایی چون «مفهوم حزبیت» به کار می‌رفت به این معنی که اثری ادبی - که به تازگی چاپ شده بود - تا چه اندازه از سیاست

روزمره حزب پیروی می‌کرد و با آن موافق بود. وظیفه منتقد آن بود که از نظر حزبی و از دیدگاه صنفی یعنی عقیده‌های طبقاتی اثر را بسنجد و ارزیابی کند. به این گونه وظیفه‌های بسیار محدود از سوی ایدئولوژی بنیان گذاشته شده بود که در این شرایط پدید آوردن نظریه‌های گوناگون و تنقیدی و پیروی کردن و پیش راندن نقد ادبی بسیار دشوار بود.

**کیهان فرهنگی:** پیوند ادبیات امروز تاجیک با ادبیات امروز فارسی از چه سنجی است و آیا اصلاً پیوندی میان آنها می‌بینید؟

**شکوری:** درباره ادبیات کلاسیک گفتم که از پیوند نباید سخن گفت، ادبیات کلاسیک تاجیک و فارسی ادبیاتی مشترک است. اما در زمان حکومت شوروی است که این پیوند (در حقیقت «پیوند» حقیقی) پدید می‌آید؛ چرا که می‌بینیم نویسندگان ما به گونه‌ای جدی به آموختن ادبیات

معاصر ایرانی مشغولند، یعنی اکنون که آثار نویسندگان معاصر ایرانی به تاجیکستان می‌رود؛ هر چند هنوز هم تعدادش زیاد نیست. نه تنها کتابهای کوچک شعر بلکه رمانهای قطور هم در میان آنها می‌توان دید، کم کم نویسندگان ما با آنها آشنا می‌شوند. این آشنایی به گمان من در آینده در شناخت و شعور آنها تأثیر خواهد گذاشت که در این باره بهتر است پس از چند سال دیگر و گذشت زمان سخن بگویم.

**کیهان فرهنگی:** نمونه‌های منثور و به ویژه ادبیات داستانی امروز تاجیکستان را چگونه می‌بینید؟

**شکوری:** برای داستان‌نویسی قرن بیستم چند دوره و مرحله را می‌توان نام برد. برای نمونه می‌توان گفت که در ابتدای قرن، پس از انقلاب روسی به سال ۱۹۰۵ در نشر تاجیکی دگرگونی‌ای جدی پدید آمد. نشر معارف

پروری و ادبیات معارف‌پروری شکل یافت که نماینده آن **عبدالرؤف فطرت**، بهبودی و تنسی بسیار از نویسندگانند. دایره نظر اینها نسبت به پیش بسیار گسترده شد. با ادبیات غرب، روس، ژاپن، ایران رابطه‌ها گسترش یافت و همین در ادبیات تأثیری مثبت گذاشت. پس از انقلاب یکباره رویه‌هایی نو پیدا شد مانند اجتماعی‌گرایی در ادبیات، صنفیت جویی یعنی ویژگیهای طبقاتی جستن از انسان، از قهرمانی که تصویرش می‌کند و ... بیشتر شعور اجتماعی او را می‌سنجیدند. اما از معنویت و انسانیت او کمتر سخن می‌گفتند و ماهیت اساسی انسان از نظرها اندک اندک دور می‌ماند. ماهیت اجتماعی او بیشتر در نظر بود. بعدها همچون آفریده‌های صدرالدین عینی که امکان یافت تا از این دایره تنگ نظر طبقاتی بیرون شود و جهت‌های گوناگون هستی انسان را در نظر گیرد و تصویر کند، ادبیات نیز به

**مصطفی لطفی المنظوطی دکتر عمر فروخ و میخائیل نعیمه** که فرد اخیر موضوع اصلی بحث مقاله است. او به سلامت قلب و روح و اعتقاد به هدفدار بودن ادبیات معروف است، هر چند که اشکالاتی در جهان‌بینی الهی خود دارد اما به پیام واقعی و ناب ادبیات که مساعدت بشر در معرفت خویش و خالق خود است، اعتراف دارد. (ب) ادبای جنسی و ضد اخلاقی.

این ادبا به ادبای مادی نیز مشهورند. از ویژگی این ادبا داشتن جهان‌بینی مادی و ضد اخلاقی است. این ادبا به قول خویش هدفدار هستند اما هدف آنان رساندن بشر به مادیت اخلاقی و دوری از دین است. این گروه ادبیات جنسی و ضد اخلاقی و فساد را تبلیغ می‌کنند و کل انسانیت را در شکم (۱۹) خلاصه می‌کنند.

**اشعار ابونواس الحسن بن هانی** مملو از غزل‌های فاسد و اباحی است. تفسیر ادبیات به این صورت، انحراف مجرای ادبیات از مسیر حقیقی و ظلمی مضاعف بر اصالت ادبیات و اهداف آن است. ادبیات به امور مادی بشر توجه دارد، اما سادیات تعیین کننده حرکت بشر نیست. متأسفانه امروزه سیاست استکبار جهانی ادبیات و هنر را در جهت وصول به اهداف شوم فرهنگی خود به کار گرفته است و زبان زیبای هنر و ادبیات در جهت تخریب روح جوانان به کار می‌رود. و چون زبان هنر و ادب زبان موافق ذوق و روح بشری است، تبلیغات مخرب فرهنگی غرب به این وسیله بسیار موفق و چشمگیر است. تنها راه مقابله با این تهاجم شوم که مبلغ هنر و ادب جنسی است، مسلح شدن به هنر و ادبیات دینی است. هنر

و ادبیاتی که با الهام دینی می‌تواند سراسر عالم را متحول کند و بشریت را به تعالی اخلاقی و بازسازی فکری و فرهنگی، آموزشی، صنعتی و غیره سوق دهد.

### نعیمه و اصلاح ادبیات

نعیمه از ادبای نامدار مهنجر و یکی از مصلحین ادبی معاصر شمرده می‌شود. در هر زمینه‌ای از زمینه‌های علوم بشری اصلاح جریان دارد. اصلاح در زمینه اقتصاد و سیاست، دین، فرهنگ و ادبیات صورت می‌گیرد، اما اصلاح ادبیات به معنای واقعی موجب اصلاح امور مذکور می‌شود، زیرا اصلاح ادبی در کل شؤون حیات است. نعیمه از کسانی است که در اصلاح ادبی تلاش وافر داشته. او با ناقد و مصلح معاصر مصری عباس محمود العقاد در زمینه اصلاح ادبی مشترکات عده‌ای دارند. در آراء اصلاحی ادبیات هر دو از مخالفان رکود ادب و تنوری «هنر برای هنر» می‌باشند. کتابهای «الغربال» و «الدروب» و بسیاری از کتب دیگر نعیمه نشانگر آراء اصلاحی وی می‌باشند. در این کتب او خود را ناقد و مصلح تنوریهای ادبی معرفی می‌کند. ادیب و ناقد و مورخ اسلامی و مصلح ادبی معاصر عباس محمود العقاد در مقدمه‌ای که بر کتاب «الغربال» نعیمه نوشته، نعیمه را مصلح ادبی خوانده است.

عقاد می‌گوید: «فیشهد الخالون من الغرض انه عمل فی تصحیح کثیر من مقایس الادب فافلح وافاد» (۲۰) دیری نمی‌باید که افراد بی‌غرض گواهی می‌دهند نعیمه در اصلاح بسیاری از معیارهای ادبیات تلاش کرده و او موفق در رساندن پیام خویش بود و به نتیجه رسید. همچنین اضافه می‌کنند: «من



حسین

صحیح مقیاساً للادب فقد صحح مقیاساً للحیة» (۲۱) هر کس مقیاس و معیاری را برای ادبیات اصلاح کند، قطعاً معیاری از حیات را اصلاح کرده است.

تفسیر بی‌مثال نعیمه از ادبیات به عنوان وسیله صعود بشر به آسمان شناخت روح و قلب و عرفان الهی و همچنین مبارزه و مخالفت وی با ادبیات جنسی و اباحی و بی‌هدفی در ادبیات از جمله موارد اصلاح ادبی اوست. همراهی و هماهنگی با تحولات و مقتضیات روز به نحوی که ادبیات با سخن روز بیان شود، و با پیشرفت‌های سایر علوم سپهر کند، ضروری و وظیفه ادیب و به عنوان فضیلت وی محسوب می‌شود. اما متأسفانه در این سیر هدف کلی و نقطه مورد نظر به وسیله بیشتر ادبا فراموش شده و ادبیات که خود وسیله تعبیر و بیان زندگی می‌باشد هدف تلقی شده است. برخلاف نقص

موجود بین ادبا و ناقدان ادبی، نعیمه با جدیدترین تحولات ادبی و مکاتب نوین فکری آشناست ولی هرگز خط سیر اصیل و نقطه کمال بشری را فراموش نکرده است. به عنوان مثال پس از بیست سال زندگی در آمریکا و بازگشت وی به کشورش لبنان جنشی در زادگاهش «بسکنتا» برگزار می‌شود و در این محفل سخنانی ایراد می‌کند که نکته اساسی آن چنین می‌باشد: «والدرس الذی علمتیه الغربة هوان لا غربه فی هذا الکنون علی الاطلاق الا غربة الانسان عن ربه، غربة الانسان عن نفسه» (۲۲) درسی که غربت به من آموخت این است که اساساً در این عالم غربتی نیست، مگر غربت دوری بشر از خداوند و دوری او از نفس خویش. در نتیجه نعیمه تنها غربت محسوس بشری را غربت و فاصله از خدا و خویش می‌داند.

به نمونه‌هایی از آراء و اندیشه‌های وی که جنبه اصلاحی در ادبیات دارد، اشاره می‌کنیم. وی می‌گوید: «فالجمال والحق، و هما کل الادب» (۲۳) تمام ادبیات یعنی جمال و حق از نظر او لب و فحوای ادبیات این دو کلمه است زیبایی و رسیدن به حقیقت وجود.

او هر چیزی را که از نظرش خالی از جمال باشد نابود می‌کند، چه قدیمی باشد و چه جدید، اقیانوس حقیقت بی‌ساحل است و او مدافع این اقیانوس و به سوی کشف ساحل آن در حرکت است. باز می‌گوید: «فکل بنیان شید للباطل، ورن یکن جمیل الصنع، لیس جمیلاً» (۲۴) پس هر چیزی که اساسش بر باطل باشد، هر چند ساخت و ظاهری زیبا داشته باشد، زیبا نیست. نعیمه در مورد آزادی می‌گوید: «من شاء ان یحرر فعلیه اولاً ان یتحرر» (۲۵) هر

نگارش جهت‌های گوناگون هستی انسان رو آورد. به این سخن به ویژه در «یادداشت‌های عینی» که در چهار جلد منتشر شده و به زبان فارسی نیز در ایران به چاپ رسیده، می‌توان پی برد. این «یادداشت‌ها» اثری شگفت‌انگیز است که در آن نظر استاد عینی به انسان نسبت به عصرهای پیشترش بسیار گسترده‌تر است اما در دوره سالهای شصت و هفتاد باز دوره‌های دیگری پدید آمد که نثر و رمان‌نویسی و داستان کوتاه‌نویسی را در بر گرفت. دوره‌هایی دیگر مانند «نثر اندیشه» پدید آمد؛ یعنی نویسندگان در نثر از واقع‌نگاری اندکی دست کشیدند و پا به مرحله تخیلی تفکری قهرمان، اندیشه‌های قهرمان، فکر و حس قهرمان گذاشتند. قهرمانی خیالی که درباره رخدادهای امروزه نه تنها عمل بلکه فکر می‌کند و می‌اندیشد. این قهرمانها بیشتر درباره کژرسمها، نانصافیها و تعارضهایی که در

جمعیت و جامعه شوروی زیادتر می‌شد می‌اندیشیدند. این در ادبیات هم وارد شد، اما اکنون در گذر سالهای هشتاد و نود باز هم رویه‌هایی دیگر مانند دقت در شیوه افسانه‌ای، روایت‌های خلقی (مردمی)، روایت‌های تاریخی - که نیم افسانه‌ای و نیم واقعی هستند - پدید آمد و با این واسطه جهان باطنی مردم امروزه را تصویر کردن و مسایل مهم زندگی امروزه را به درون ادبیات کشیدن بیشتر به چشم می‌خورد.

**کیهان فرهنگی: دیدگاه شما درباره زبان تاجیکی چیست، آیا آن را گونه‌ای مستقل و مجزا از ادب فارسی می‌دانید یا به ربط و پیوستگی این دو معتقدید؟**

**شکوری:** این مسأله خیلی مهم است. زبان فارسی تاجیکی اکنون مرحله‌ای نورا از سر می‌گذراند، مرحله نو در رشد زبان فارسی تاجیکی در تاجیکستان آغاز شده که جوانی گونه‌گون دارد. سخن گفتن در این باره

به زمانی بسیار نیازمند است و من تنها می‌توانم بگویم که زبان فارسی تاجیکی باقی مانده همان زبان فارسی دری است که در زمان خود رودکی و فردوسی را به وجود آورد.

زبان فارسی تاجیکی بسیاری از ویژگیهای زبان فارسی دری مانند سادگی و دوری از تکلف را در خود دارد، حتی در زمانهای استیلا و چیرگی مغول و پس از آن که در نثر پیچیدگی رواج یافت. این سادگی پس از گذشت هزار سال در آسیای میانه نابود نشد. ویژگی دیگر آن گریز از جمعهای عربی - به ویژه جمعهای شکسته عربی - است که در این زبان بسیار کم دیده می‌شود. این ویژگیهای زبان دری در زبان امروز تاجیکی هم به چشم می‌خورد اما در زبان فارسی تاجیکی امروز ما کاستیهای بسیار راه یافته که باید در شرایط استقلال کنونی به زبان گذشته و اصل خود بازگردیم؛ یعنی بیشترین ویژگیهای زبان دری را

که در زبان ما هنوز هم (برای نمونه در زبان مردم دهات) محفوظ است در زبان ادبی، در زبان معیار هم داخل کنیم.

**کیهان فرهنگی: در پایان اگر صحبت دیگری دارید، بفرمایید.**

**شکوری:** بسیار می‌خواستم در ایران از نمونه‌های ادبیات معاصر تاجیکی بیشتر چاپ شود. خوانندگان تاجیک در تاجیکستان هر یک اثری که از ایران می‌آید و در تاجیکستان به خط سیریلیک چاپ می‌شود بسیار با حساسیت برخورد می‌کنند و آنها را با حرص و ولع می‌خوانند و با آنها آشنا می‌شوند. به گمان من به همین گونه تبت و خواهشی در خواننده ایرانی نیز هست و آثار نویسندگان ما اگر در ایران بیشتر چاپ شود بی‌شک افزونتر از کنون خواننده پیدا خواهد کرد. این برای آشنایی با ادب تاجیک بسیار خوب است. سود این کار در واقع به هر دو سو (ایران و تاجیکستان) می‌رسد.

**کیهان فرهنگی: سپاسگزاریم.**

کس که طالب آزادی دیگران است، باید ابتدا از زندان درون خویش رها شود.

بنابراین، کسی که اسیر خودپرستی و خواسته‌های خویش است، نمی‌تواند داعیه آزادی و آزادگی داشته باشد. درباره ادبیات می‌گوید: «فلاذب الذی هو بحق ادب یجب ان یكون نقشاً فی الارواح لاغشاوة علی الابصار فاطلبوا معنی ان یكون لنا من ادبائنا رسل للروح لاجاکة للافتحة المزرکشة» (۲۶)

ادیب در دید او مانند پیامبر و حکیمی است که چراغ روشنگری فرا راه بشریت گرفته. سخن او درباره رسالت انبیاء (۲۷) این است: «مانفعکم من انبائکم مالم یبشع نورهم فی قلوبکم و اراکم قدد فتموهم فی بطون الکتب و فی ظلمات المعابد و یالینکم تدفونهم فی ارواحکم» (۲۷) تا زمانی که نور انبیاء (۲۸) در قلوبتان پرتو افکنی نکند چه سودی از آنان می‌برید می‌بینیم که آنها را در دل کتب و تاریکی معابد مدفون کرده‌اید، ای کاش انبیاء را در وجودتان دفن می‌کردید.

در اصلاح حیات می‌گوید: «اذن فالاصلاح الذی اکلمکم عنه هو ان یجعل الانسان نفسه صالحه لاقتبال الحیاة کماهی» (۲۸) اصلاحی را که برای شما بیان می‌کنم، اصلاحی است که انسان را مهیا و مناسب قبول زندگی - همان گونه که هست - می‌کند. نعیمه ادامه می‌دهد که «فالكون کامل الکاملین و الحیاة صالحه للصالحین» (۲۹) پس خلقت کامل‌ترین کامل‌ها و حیات مناسب برای صالحین است. منظور نعیمه از اصلاح حیات این نیست که انسان چیزی به آن کم و یا زیاد کند، بلکه پذیرش حیات به طور حقیقی می‌باشد و قبول حقانیت حیات

یعنی اصلاح حیات.

وی می‌گوید: «سیرالدین الی حقیقة الوجود التي لاحقیقة الاها و لاغایة من حیاة الانسان الا الوصول الیه» (۳۰) دین به سوی حقیقت وجود در حرکت است، حقیقتی که جز آن حقیقتی وجود ندارد و غایتی برای حیات بشریت نیست مگر رسیدن به حقیقت وجود. درباره راه وصول به خداوند می‌گوید: «اما السبیل الی الله فسبیل التعری» (۳۱) اما راه وصول به خداوند دل‌کندن از تمام غل و زنجیر روح است، یعنی با ترک آرزوها و حسد و طمع و فسق و تکبر و حب مال و تمام لذات زودگذر می‌توان به خداوند رسید. با مطالعه جملات اخیر نعیمه که شاهکار ادبی و لب سخنان ناب ادبی - فکری اوست هر منصفی به نتایجی می‌رسد و آن به قرار ذیل است.

نعیمه از بهترین مفسرین و ناقدین ادبیات است؛ آثار او پیام ناب و مقدس و آسمانی و کمال الهی بشر را همیشه به همراه دارد؛ او از مصلحین معیارهای ادبی در عصر حاضر است؛ وحدت و تماسکی تام بین دین و ادب در آثار او به عیان دیده می‌شود؛ تعبیرات او زیبا و از قلبی سلیم و صادق سرچشمه گرفته است.

**نتیجه**

ادبیات به عنوان دانشی مستقل که در تربیت فکری بشر نقش اساسی داشته و نشانه رشد فکری جوامع قدیم و کنونی به شمار می‌آید، به نحو مطلوب برای جوامع بشری و حتی محافل علمی تعریف و مرزبندی نشده و غایت این علم پر ارزش به طور شایسته تبیین نشده است. تفسیر و مرزبندی این دانش و ارائه نظریه در مورد پیامی که برای بشریت دارد، وظیفه ادبیات

وصفی است. این گرایش از ادبیات در دورانهای ادب قدیم عربی یا مطرح نبوده و اگر در مواردی هم وجود داشته، بی‌هدف و بدون نظم علمی سیر کرده است.

در ادبیات معاصر عربی، ناقدان ادبیات بسیار عمیق در مباحث تعریف و تفسیر ادبیات و رسالت آن وارد شده‌اند. بهترین تحلیل در این زمینه توسط میخائیل نعیمه ارائه شده است. به دلیل اهمیت آراء ادبی نعیمه در سه بخش شامل: تعریف ادبیات، هدف و رسالت ادبیات و اصلاح ادبیات، آراء وی بیان و تحلیل شده است.

وی در مورد ادبیات می‌گوید: «ادبیات بیان زیبا و صادقانه از حاجات و حالات نفس انسانی است» و بر این اعتقاد است که نفس انسانی هم‌طراز یا کل عالم است.

نعیمه ادبیات را وسیله‌ای می‌داند که بشر را در خودشناسی و دریافت هدف از خلقت خویش یاری می‌دهد. او ادبیات را دانشی ارزشمند و با پیامی آسمانی تلقی می‌کند. در مورد اصلاح ادبیات بر این باور است که هر گونه اصلاح اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره بدون اصلاح ادبیات ناقص است، زیرا اصلاح ادبیات یعنی اصلاح ذات بشر و اصلاح ذات بشر یعنی اصلاح حیات بشری و زندگی اجتماعی. نکته آخر اینکه نعیمه ناقدی موفق در ارائه تئوریهای نقد ادبی و یکی از اصلاح‌گران ادبیات معاصر عربی به ویژه در آراء مذکور است.

**ترجمه سردار اصلانی**

**پی‌نوشت:**

۱- الناعوری، عیسی، «الادب المهجری،

- دارالمعارف مصر، مصر ۱۹۵۹ م، ص ۲۸۹.
- ۲- نعیمه، میخائیل، کرم علی الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۸۹ م، ص ۴۳.
- ۳- الناعوری، عیسی، «الادب المهجری، دارالمعارف مصر، مصر ۱۹۵۹ م، ص ۳۹۱.
- ۴- نعیمه، میخائیل، کرم علی الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۸۹ م، ص ۱۲.
- ۵-۶- نعیمه، میخائیل، الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۹۰ م، صص ۴۱ و ۴۵.
- ۷- مسعود، جبران، الرائد، دارالعلم للملایین، بیروت - لبنان ۱۹۸۶ م، ص ۴۱۲.
- ۸- زبان از دیدگاه زبان‌شناسان عربی دو لایه دارد: لایه درونی و لایه بیرونی. لایه درونی مرکب از احساسات و عواطف و افکار و هیجانات قلبی و درونی است، و لایه بیرونی زبان کلمات و سخنان است. جامسکی زبان‌شناس معروف غربی نیز به این مطلب اعتقاد دارد. وی برای لایه درونی زبان اصطلاح «deep structure» برای لایه بیرونی «Surface - Structure» را به کار می‌برد.
- ۹- نعیمه، میخائیل، الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۹۰ م، ص ۳۶.
- ۱۰- تعبیر غریزی را می‌توان تعبیر فطری و غیر ارادی نیز نامید.
- ۱۱-۱۲- نعیمه، میخائیل، الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۹۰ م، صص ۳۹ و ۳۷.
- ۱۳- ادبیات به طور کلی به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- ادبیات وصفی. که این شاخه از ادبیات شامل نقد ادبی و تاریخ ادبیات و تحلیل آن می‌شود؛ ۲- ادبیات انشایی شامل ابتکارات و نوآوریهای ادبی مانند سرودن شعر، نوشتن رمان و داستان، مقاله ادبی و ....
- ۱۴- نعیمه، میخائیل، الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۹۰ م، صص ۴۵-۵۹.
- ۱۵-۱۶- حسین، طه، خصام و نقد، دارالعلم للملایین، بیروت - لبنان ۱۹۸۷ م، صص ۵۸ و ۴۴.
- ۱۷- نعیمه، میخائیل، الدررب، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۹۰ م، ص ۵۰.
- ۱۸-۲۰- نعیمه، میخائیل، الغربال، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۸۸ م، ص ۱۰.
- ۲۱-۲۵- نعیمه، میخائیل، زادالمعاد، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۸۵ م، صص ۲۲ و ۲۵.
- ۲۶-۳۱- نعیمه، میخائیل، زادالمعاد، مؤسسه نوفل، بیروت - لبنان ۱۹۸۵ م، صص ۵۷، ۴۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۳۹، ۱۳۹.